



المرحلة السابعة
في العلة والمعلول^١

و فيها أحد عشر فصلاً



٧

۱. بحث علت و معلول از قدیمی‌ترین مباحث عقلی و فلسفی است. این بحث در واقع، روح اصلی اندیشه عقلانی بشر است به گونه‌ای که توجه به اصل قانون علیت در سرشت همه انسان‌ها به صورت یک نهاد پایه مستقر است و توجه تفصیلی و عالمانه به این قانون و قوانین پیرامون آن، اسکلت اصلی اندیشه حکمی و فلسفی را سامان می‌دهد به نحوی که دیگر مباحث فلسفی، مبانی، احکام و نتایج این بحث به‌شمار می‌آیند. از سویی دیگر به دلیل ارتباط این بحث با مباحث خلقت و ارائه تبیینی عقلانی از رابطه خالق و مخلوق، موجبات توجه جدی فیلسوفان اسلامی را فراهم آورد و موجب شکل‌گیری بحث‌های جدید و عمیقی از سوی فیلسوفان مسلمان در جوانب مختلف قانون علیت شد.



الفصل الأول^۲ في إثبات العلية والمعلولية وأد^۳ في الوجود^۲

قد تقدّم: ^۳ أن الماهية في ذاتها ممكنة، تستوي نسبتها إلى الوجود والعدم، و أنها في رجحان أحد الجانبين محتاجة إلى غيرها؛ ^۴

۲. در این فصل از دو مطلب بحث می‌شود؛ یکی «اثبات اصل قانون علیت در عالم خارج» و دومی آنکه «فرآیند علیت به معنای حقیقی و اصلی آن، در حوزه وجود صورت می‌گیرد». بحث دوم همان بحث معروف «جعل» است که از افزوده‌ها و دقت‌های حکمای اسلامی در مبحث علیت به‌شمار می‌آید. مطلب اول از عبارت «قد تقدّم...» آغاز می‌گردد و مطلب دوم از عبارت «ثم إنَّ المجعول للعلّة...» شروع می‌شود. علامه در مطلب اول از راه امکان ماهوی، نظام علت و معلول را ثابت می‌کند. و چه بسا می‌توان گفت، اگر چه در مقام ثبوت، تحلیل صدرا بر اساس امکان فقری، حقیقت ارتباط معلول با علت و فرآیند علیت را بیان می‌دارد، اما در مقام اثبات علیت در جهان هستی، گویا بهره‌گیری از امکان ماهوی در کل معلول‌ها - آنچنان که علامه آورده است - و بهره‌گیری از حدوث در معلول‌های مادی - آنچنان که صدرالمتألهین استفاده کرده است - گریزناپذیر باشد؛ همان‌طور که این مسأله به تفصیل و با لحاظ ابعاد مختلف آن، در اثر دیگر نویسنده تحت عنوان «امکان، علیت و فراعلیت» پی‌گیری شده است.

۳. پیش‌تر در فصل‌های پنجم و هشتم از مرحله چهارم به این بحث اشاره شده است.
۴. دلیل مسأله آن است که اگر بدون دخالت غیر، چنین رجحانی صورت گیرد، اجتماع نقیضین روی خواهد داد؛ زیرا اگر ترجیح یکی از دو جانب بر جانب دیگر - با اینکه هیچ مرجحی وجود ←

• بداية الحكمه - جلد ۲ •

و عرفت: ° أن القول بحاجتها في رجحان عدمها إلى غيرها نوع تجوزٍ وإنما الحاجة في الوجود، فلوجودها توقفٌ على غيرها. ٦

وهذا التوقف لا محالة على وجود الغير، ٧ فإنَّ المعدوم من حيث هو معدومٌ لا شيئاً له. فهذا الموجود المتوقفٌ عليه في الجملة^٨ هو الذي نسميه: «علة»، و الماهية المتوقفة عليه، في وجودها: «معلولتها».

→ ندارد - خود بخود صورت گیرد و یا به اقتضاء ذات ماهیت - با آنکه لا اقتضاء نسبت به وجود و عدم است - انجام شود، یکی از دو جانب در عین تساوی با جانب دیگر متساوی با او نیست و ذات ماهیت در عین لا اقتضائیت مقتضی یکی از دو جانب خواهد بود و این همه چیزی جز اجتماع نقیضین نیست. بنابراین قانون علیت مبتنی بر اصل استحاله اجتماع نقیضین است. ۵. در فصل دهم از مرحله اول.

۶. از آنجاکه علامه درصدد اثبات علیت در عالم خارج است، - آنچنانکه در عنوان فصل تصریح شده است - مطالب ارائه شده اگرچه لازم است اما کافی نیست؛ بلکه یک مقدمه دیگر نیز باید بدانها افزوده شود و آن یک مقدمه، وجود دست کم یک ماهیت در عالم خارج است؛ زیرا وقتی معلوم شود ماهیتی در خارج موجود است با توجه به آنکه نسبت ذات آن ماهیت با وجود و عدم یکسان است، معلوم خواهد شد علتی بیرون از ذات ماهیت، موجب رجحان وجود آن ماهیت بر عدم آن شده است و بدین ترتیب وجود نظام علی و معلولی در عالم خارج اثبات می شود؛ مگر آنکه گفته شود ماهیت اگرچه در مرتبه ذات نه موجود است و نه معدوم ولی به لحاظ واقع یا موجود است و یا معدوم و در هر دو صورت نیاز به مرجح وجود یا عدم، به لحاظ واقعیت خارجی وجود دارد. با این حال همین معنا نیز باید در روند استدلال بر اثبات نظام علیت در عالم خارج تصریح شود. افزون بر آنکه علامه در همین متن، علت خواهی رجحان عدم بر وجود را امری تجویزی و تسامحی دانسته اند. از همین رو تکمیل عبارت علامه به مقدمه یاد شده، ضروری به نظر می رسد. ۷. مراد از «وجود الغير»، «الغیر الموجود» است؛ یعنی علت باید موجود باشد. از همین رو در ادامه می گوید شیء معدوم نمی تواند متوقف علیه باشد بلکه به ضرورت، شیء موجود، متوقف علیه است. بنابراین مراد از وجود در «وجود الغير» تبیین آنچه در بحث جعل پی گیری می شود و گفته می شود علت به وجودش علت است نه به ماهیتش، نیست.

۸. واژه «في الجملة» بدین معنا است که متوقف علیه هرچه باشد علت است؛ خواه علت معده باشد یا علت حقیقی، خواه علت فاعلی باشد یا علت غایی یا علت صوری یا علت مادی، خواه علت ناقصه باشد یا تامه و یا هر چیز دیگر که به نحوی از انحاء وجود معلول متوقف بر آن است.

• المرحلة السابعة: الفصل الأول: في إثبات العلية و المعلولية و أنّهما في الوجود •

ثمّ إنّ المجعول للعلّة،^٩ و الأثر الذي تضعه في المعلول؛^{١٠} إمّا أن يكون هو وجوده؛ أو ماهيته؛ أو صيرورة هيته موجودة.^{١١}
لكن يستحيل أن يكون المجعول هو الماهية:
لما تقدّم أنّها إعتبارية، و الذي للمعلول من علته أمر أ^{١٢} .

٩. عبارت «إنّ المجعول للعلّة...» بدین معناست که مجعول بالذات و اثر اول علت چیست؟ آیا ماهیت است و یا وجود و یا اتصاف؛ همان طور که تغییر واژگان از «معلول» به «مجعول» و از «علیت» به «جعل» - در عین وحدت معنا - حاکی از شکل گیری بحث جدیدی در مباحث علیت است.

١٠. بحث «جعل» به لحاظ محتوا از مسائل مرحله علت و معلول است و برخلاف برخی از حکمای بزرگ مثل صدرا که این بحث را جدای از بحث علیت طرح کرده است، علامه در بدایه و نهایه به درستی آن را در حیطه مبحث علیت آورده است. در مبحث علیت، همیشه «متوقّف»، معلول و «متوقّف علیه»، علت تلقی شده است؛ اما پس از دقت هایی که در فلسفه اسلامی در ارتباط با وجود و ماهیت صورت گرفت و وجود واجبی، خالص از ماهیت و سایر موجودات، مرکب از وجود و ماهیت تشخیص داده شد، بحث جدیدی در حوزه علیت شکل گرفت مبنی بر آنکه کدام یک از وجود و ماهیت در فرآیند علیت دخالت اصلی را داراست. این بحث به گونه ای جدی تر در ناحیه معلول مطرح است، زیرا علت همیشه مرکب از ماهیت و وجود نیست؛ اما معلول همیشه مرکب از ماهیت و وجود است؛ لذا همیشه این سؤال مطرح می شود که آیا علت، ماهیت معلول را افاضه می کند و یا وجود آن را. از همین رو علامه، در طرح این بحث مسئله را در ناحیه معلول پی گیری کرده است.

١١. نکته بسیار مهم در بحث جعل آن است که بی تردید همه آنچه در ناحیه معلول واقعیت دارد - اعم از وجود، ماهیت و هر چیز دیگر - مستند به علت است. با این همه، حکماء در بحث جعل درصددند مجعول بالذات را از مجعول بالعرض تشخیص دهند؛ یعنی مبتنی بر آنچه در اصالت و اعتباریت وجود یا ماهیت گفته شد، آیا وجود اولاً و بالذات مجعول و مرتبط با علت است و به عرض او ماهیت، مجعول و مرتبط با علت است و یا عکس آن صحت دارد و یا نظر سومی در میان است؟

١٢. از آنجا که فرآیند علیت درنهایت، به شکل گیری چیز دیگری غیر از علت می انجامد، علامه می وید در این فرآیند، امر اصیلی که متن ساز است شکل خواهد گرفت. بنابراین ماهیت - به جهت اعتباری بودن - نمی تواند چنین جایگاهی داشته باشد.

على أنّ الذي تستقرّ فيه حاجة ا هيّة المعلولة و يرتبط بالعلّة هو وجودها لا ذاتها. ۱۳* و

و يستحيل أن يكون المجعول هو الصيرورة، لأنّها معنی نسبيّ قائمٌ بطرفيه، و من المحال أن يقوم أمرٌ أصيلٌ خارجيٌّ بطرفينِ إعتباريينِ غيرِ أصيلينِ. ۱۴ فالمجعول من المعلول ۱۵ و الأثر الذي تفيده العلة هو وجوده، لا ماهيته، و لا صيرورة ماهيته موجودة، و هو المطلوب.

۱۳. علامه در این عبارت اشاره‌ای گذرا به بیان خاص صدرالمتألهین در مسأله سرّ نیاز مندی معلول به علت دارد؛ همان بیانی که در «برهان آخر» فصل سوم با تفصیل بیشتری مطرح می‌شود. پیش‌تر در فصل هشتم از مرحله چهارم ضمن نقد دیدگاه متکلمان - که حدوث را علت نیاز معلول به علت برمی‌شمردند، نگاه حکماء مشاء - مبنی بر آنکه امکان ماهوی سرّ نیاز مندی معلول به علت است - مطرح شد؛ اما صدرالمتألهین معتقد است که ماهیت به حسب ذات خود تنها استواء نسبت به وجود و عدم دارد و مسأله نیاز به علت در او نهفته نیست. بنابراین علی‌رغم گفته حکماء مشاء، امکان ماهوی نیز، سرّ تکوینی نیاز به علت به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه سرّ تکوینی نیاز به علت، در نفس وجود معلول نهفته است و آن «فی غیره بودن» و «حرفی بودن» این وجود است که صدرا از آن به‌عنوان «امکان فقری وجودی» یاد می‌کند.

* لأنّ الماهية في حدّ نفسها هي هي، من غير أن ترتبط بشيء وراء نفسها - منه الله.
۱۴. علامه در نفی مجعولیت «صیرورت»، عبارتی به‌کار برده است که توضیح کامل آن بدین ترتیب است؛ اولاً در فرآیند علیت امر اصیل صادر می‌شود، ثانیاً «صیرورت»، واقعیتی نسبی و متوقف بر طرفین است؛ ثالثاً اگر همین «نسبت» مجعول باشد، بنابر مقدمه اول امر اصیل است؛ رابعاً تنها یک امر می‌تواند اصیل باشد زیرا در غیر این صورت به حسب آنچه در مرحله اول گذشت به ارتفاع نقیضین خواهد انجامید. بنابراین اگر «صیرورت» اصیل باشد، هر دو وجود و ماهیت اعتباری خواهند بود و خامساً مجعولیت «صیرورت» به معنای توقف امر اصیل بر دو امر اعتباری خواهد بود و چنین چیزی محال است.

۱۵. این تعبیر در مبحث جعل، بسیار رسا و زیبا است؛ زیرا نشان می‌دهد واژه معلول عنوان عامی است که به کل آنچه در ناحیه «متوقّف» واقعیت دارد، اطلاق می‌گردد و مجعول - که مراد مجعول بالذات است - تنها بخشی از آن می‌باشد و مابقی اموری که در ناحیه معلول واقعیت دارند، حیثیات انتزاعی مجعول بالذات بوده و مجعول بالعرض اند نه مجعول بالذات.

الفصل الثاني في انقسامات العلة^{١٦}

تنقسم العلة إلى: تامّة و ناقصة^{١٧}.

١٦. اغلب با مسأله علت و معلول بسیار ساده و خام برخورد می‌شود و هرچند اصل قانون علیت بدیهی و بسیار واضح است اما تلقی سطحی از «متوقّف علیه» و «متوقّف» و «نوع توقّف» و یکسان انگاشتن این امور در همه موارد، آسیب‌های شدیدی به حوزه معارف وارد کرده است. با این همه در حکمت اسلامی دقت‌های قابل تحسینی در شناسایی گونه‌های مختلف «متوقّف علیه» و انواع «توقّف» صورت گرفته است به گونه‌ای که سهم هر نوع از متوقّف‌علیه در فرآیند توقّف و علیت مشخص شده است؛ برای مثال تفکیک علت اعدادی از علت‌های حقیقی، تأثیر چشم‌گیری در فهم عمیق از موضوع علیت دارد به گونه‌ای که عدم تفکیک صحیح و کامل این دو گونه - هم در میان عرف عمومی و اندیشه‌های کلامی و هم در میان اندیشمندان غربی که عمدتاً نزدیک به اندیشه‌های کلامی اند - مشکلات فراوانی را در حوزه معارف به وجود آورده است که از جمله این مشکلات می‌توان «علت حقیقی دانستن بقاء برای بقاء» در اندیشه کلامی، «بی‌یازی معلول به علت در بقاء» یا «خودبستگی موجودات مادی برای نظم علی و معلولی جهان» از نظر مادی گرایان، را بر شمرد.

اگر همین مسأله را در کنار نتایج و فواید شگرف تفکیک علت حقیقی به فاعلی و غایی و صوری و مادی و تقسیم علت فاعلی به اقسام آن - که در بحث‌های بعد خواهد آمد - قرار دهیم، عمق تلاش‌های عقلانی فلاسفه اسلامی آشکارتر خواهد شد.

١٧. شناسایی علت تامه و ناقصه و تفکیک درست آن‌ها از یکدیگر در مسائل معارفی مؤثر است؛ ←

فإنَّها إمَّا أن تشتمل على جميع ما يتوقَّف عليه وجود المعلول، يبقى للمعلول معها إلا أن يوجد، وهي «العلَّة التامة». وإمَّا أن تشمل على البعض دون الجميع، وهي «العلَّة الناقصة».

و تفترقان من حيث: إنَّ العلة التامة يلزم من وجودها وجود المعلول و من عدمها عدمه، و العلة ناقصة لا يلزم من وجودها وجود المعلول، و لكن يلزم من عدمها عدمه. و تنقسم أيضاً إلى: الواحدة و الكثيرة.^{۱۸}

→ برای مثال آیا خداوند متعال علت تامه است یا ناقصه؟ عدم توجه به دقایق این بحث مشکلاتی را در حوزه معارف به بار آورده است. واقعیت آن است که پاسخ واحدی نمی توان به این پرسش داد؛ مثلاً اگر خداوند نسبت به معلول اول لحاظ شود، علت تامه آن است. اما در مقایسه با معلول های دیگر از جمله معلول های مادی هم تامه می تواند به شمار آید و هم ناقصه. با این توضیح که اگر خداوند را در کنار مجموعه شرائط و رفع موانع و واسطه ها لحاظ کنیم، علت ناقصه خواهد بود و البته این ناقصه بودن هیچ عیبی برای حق تعالی نیست؛ زیرا معنای این سخن آن است که موجود شدن این دست از موجودات، محتاج نظم و برنامه ای نفس الامری است و اگر چه خداوند «فاعل علی الاطلاق» است اما فیض گیری معلول خاص، منوط به شکل گیری مجموعه ای از مقدمات و واسطه است؛ مثلاً نمی توان گفت خداوند ابتدا فردا و حوادث فردا را بیاورد و بعد امروز و حوادث امروز را. چنین چیزی نشدنی است. پس علت تامه حوادث فردا خداوند متعال و همه شرائط و وسائط از جمله گذر امروز و حوادث امروز است؛ یعنی خداوند از کانال حوادث امروز حوادث فردا را سامان می دهد. بنابراین نباید گفت اگر خداوند علت تامه وجود زید است پس چرا زید محقق نشده است و با تکیه بر همین نمونه، ارتباط ضروری میان علت تامه و معلول را انکار کنیم. بنابراین در این نگاه خداوند علت ناقصه تلقی می شود اما اگر از این منظر که مبدا همه آن شرائط و معدات نیز خود خداوند است؛ به مسأله توجه کنیم، طبیعتاً خداوند علت تامه همه اشیاء است و اساساً هیچ چیز دیگری وجود ندارد که در این راستا قرار گیرد؛ و یا اگر کل معلول ها را به لحاظ وحدت حقیقی میان آن ها یک واحد تلقی کنیم، حق تعالی علت تامه این فعل واحد خواهد بود.

۱۸. علت کثیره، در لازم و معلول اعم تحقق دارد. مثلاً گرما، معلولی است که از علت های مختلفی پدید می آید. با این حال نکته ای که توجه به آن ضرورت دارد آن است که در اینجا، معلول نوعی مراد است نه معلول شخصی. زیرا معلول واحد شخصی هرگز نمی تواند بیش از یک علت داشته باشد و مراد از قاعده «استحاله توارد علتین مختلفین یا علل مختلفه بر معلول واحد» همین است؛ بنابراین، این قاعده با آنچه در تقسیم مطرح شد هیچ منافاتی ندارند. قاعده در مورد معلول واحد شخصی است و تقسیم درباره معلول واحد نوعی.

• المرحلة السابعة: الفصل الثاني: في انقسامات العلة •

و تنقسم أيضاً إلى: ١ سيطرة - وهي ما لا جزء لها - و ١ ركبة - وهي بخلافها.^{١٩}
و ا بسيطة: إمّا بسيطة^{٢٠} بحسب الخارج كالعقل المجرد و الأعراض؛ و إمّا بحسب العقل، و هي ما لا تركيب فيه خارجاً من مادّة و صورة، و لا عقلاً من جنس و فصل.^{٢١} و أبسط البسائط ما لم يتركب من وجود و ماهية و هو الواجب (عز اسمه).
و تنقسم أيضاً إلى قريبة و بعيدة.^{٢٢} و اقريبة: ما لا واسطة بينها و بين معلولها. و البعيدة: بخلافها كعلة العلة.

و تنقسم العلة إلى: داخلية و خارجية.^{٢٣}

و العِلل الداخليّة و تسمّى أيضاً «علل القوام»: هي المادّة و الصورة المقومتان للمعلول.

١٩. اين تقسيم و تفكيك علت بسيط از مركب، در بحث‌هایی مثل قاعده الواحد، قاعده سنخیت، قاعده «بسيط الحقیقة كل الاشياء» مؤثر است.

٢٠. در این عبارت مراتب بساطت و ترکیب به صورت معکوس مطرح شده است؛ یعنی از طرف قسم اول به طرف قسم سوم مراتب صعودی بساطت مطرح شده و از طرف قسم سوم به طرف قسم اول مراتب صعودی ترکیب طرح شده است؛ جز آنکه در مرتبه اول از هر کدام، خالص بساطت یا ترکیب مطرح است. و این همه نشان می‌دهد واژه‌های «بسيط» و «مركب» دارای معانی مختلفی است که همیشه باید آن‌ها را در خاطر داشت.

٢١. مثال قسم دوم، واجب الوجود و ماهیات بسیطه‌ای - که خارج از مقولات اند همچون وحدت، نقطه و فصول جواهر (علی قول) - می‌باشد؛ چنانکه اجناس عالیّه نیز بسیط عقلی و خارجی اند؛ چراکه این اجناس جزء مقولات اند اما خود، جزء ندارند.

٢٢. بحث‌های دامنه‌دار و البته بسیار مهمی در تعیین نوع علیت حق تعالی از منظر قُرب و بُعد، صورت گرفته است و از آنجا که مُستنبط از متون دینی، فاعلیت قریب خداوند سبحان است، مکتب‌های مختلف کلامی، فلسفی و عرفانی را می‌توان از منظر تأمین این معنا، مورد مقایسه و ارزیابی قرار داد.

٢٣. علت در مقایسه با ماهیت معلول به داخلی و خارجی یعنی داخل ماهیت و خارج از ماهیت تقسیم می‌شود. در علت داخلی هم خود علت از سنخ ماهیت است و داخل در ماهیات می‌باشد و هم علت چیزیست که آن چیز ماهیت است. اما در علت خارجی، هم خود علت خارج از سنخ ماهیات است و هم علت چیزی است که آن چیز ماهوی نیست. و آنچه این معنا را اقتضاء می‌ند، ضرورت رعایت اصل سنخیت در قانون علیت می‌باشد.